

بازنگری شعار برنارد ویلیامز که «باور ناظر به هدف صدق است»

سید علی کلانتری*

چکیده

دو تز رقیب در باب باور در ادبیات فلسفی اخیر وجود دارد که یکی تز هدفگرایانه باور (Teleological account of belief) و دیگری تز هنجارینگی باور (Normative account of belief) نامیده می‌شوند. هم مدافعان تز هدفگرایانه باور و هم اکثر مدافعان تز هنجارینگی باور، نظریه‌های مذکور را به عنوان تفسیری از شعار برنارد ویلیامز (Bernard Williams 1973م) تلقی می‌کنند.¹ شعار ویلیامز درباره باور آن است که «باور ناظر به هدف صدق است». در این مقاله ابتدا تز هدفگرایانه باور و همچنین تز هنجارینگی باور را شرح داده‌ایم؛ همچنین استدلال کرده‌ایم که تز هدفگرایانه باور و نسخه‌هایی از تز هنجارینگی باور که به عنوان تفسیری از شعار ویلیامز در نظر گرفته می‌شوند نظریه‌های پذیرفتنی درباره باور نیستند. چراکه این دو تز، قادر به تبیین برخی خصوصیات مسلّم باور نیستند و یا با برخی اصول مسلّم و جافتاده فلسفی، در تضاد هستند. در انتهای مقاله و مبتنی بر استدلال‌ها علیه تزه‌ای هدفگرایانه و هنجارینگی، سعی خواهیم کرد تا شهادی علیه شعار ویلیامز ارائه کنیم.

واژه‌های کلیدی

برنارد ویلیامز، باور، گرایش گزاره‌ای، صدق، هدف، هدفگرایانه، هنجارینگی، شفافیت باور.

* استادیار فلسفه، دانشگاه اصفهان seyedali.kalantari@gmail.com

مقدمه

شعار ویلیامز استدلال خواهیم کرد. قصد آن است که نشان دهیم شاهدی وجود دارد مبنی بر اینکه شعار ویلیامز گزینه مطلوبی، برای بیان خصوصیات منحصر به فرد باور نبوده و لذا باید از دایره مباحث فلسفی راجع به باور کنار گذاشته شود. بخش اول این مقاله به شرح و بحث درباره تز هدفگرایانه باور اختصاص دارد. استدلال خواهیم کرد که تز مذکور نادرست است؛ یعنی تز پذیرفتنی درباره باور نیست. استدلال علیه تز هدفگرایانه باور ناظر به این دو نکته خواهد بود: اولاً توضیح خواهیم داد که تز مذکور نمی‌تواند خصوصیت مهمی از باور را که در ادبیات فلسفی پدیده شفافیت باور (The phenomenon of transparency of belief) نامیده می‌شود تبیین کند؛ ثانیاً نمونه‌های روشنی از گرایش گزاره‌ای باور را مثال خواهیم زد که تز هدفگرایانه باور نمی‌تواند این مطلب، یعنی باور بودن گرایش گزاره‌ای مذکور، را توضیح دهد. هر یک از این نکات، به تنهایی نشان‌دهنده نادرست بودن تز هدفگرایانه باور است. در بخش دوم مقاله، نسخه‌هایی از تز هنجارینگی باور را که برای تفسیر شعار ویلیامز مطرح شده‌اند شرح داده‌ایم؛ سپس، به بیان انتقادهای مشهوری خواهیم پرداخت که در ادبیات فلسفی علیه نسخه‌های مذکور مطرح شده است. این انتقادات نشان می‌دهد که نسخه‌هایی از تز هنجارینگی باور که برای تفسیر شعار ویلیامز طرح شده‌اند، نظریه‌های قبولی‌کردنی درباره باور نیستند. در بخش پایانی مقاله، براساس استدلال‌ها در بخش‌های یک و دو مقاله، علیه شعار ویلیامز بحث خواهیم کرد.

تز هدفگرایانه باور

سراسرترین تفسیر از شعار ویلیامز درباره باور، تز هدفگرایانه باور است که ابتدا هدف باور را در شعار ویلیامز، به عنوان هدفی واقعی (Literal aim) که متعلق به شخص باورکننده است تفسیر می‌کند. درباره باورهای

بسیاری از فلاسفه تحلیلی معاصر، در حوزه فلسفه ذهن و فلسفه عمل، تحت تاثیر این شعار معروف برنارد ویلیامز بوده‌اند که باور ناظر به هدف صدق می‌باشد (بنگرید به Boghossian 2003, 2005; Engel 2001; Gibbard 2003, 2005; Shah 2003, 2006; Shah and Velleman 2005; Steglich-Petersen 2006, 2009; Velleman 2000; Wedgwood 2002). فلاسفه مذکور این شعار ویلیامز را بیان‌کننده خواص منحصر به فرد باور قلمداد کرده‌اند که آن را به لحاظ مفهومی، از مابقی گرایش‌های گزاره‌ای (Propositional attitudes) مانند فرض (Assumption) و تصور (Imagination) متمایز می‌کند (Shah and Velleman, 2005: 497). اما منظور از این شعار دقیقاً چیست؟ اسناد هدف صدق به باور، به چه معناست و اصولاً باور به عنوان گرایشی گزاره‌ای چگونه می‌تواند دارای هدف باشد؟ ما نوعاً هدفدار بودن را به انسان‌ها و جانداران و اموری از این دست نسبت می‌دهیم و نه به گرایش‌های گزاره‌ای. پس، برای درک منظور و محتوای شعار ویلیامز احتیاج به تفسیر داریم. وجود به صورت دیگری همین مطلب را راجع به شعار ویلیامز بیان کرده است. او می‌گوید باورها اشخاصی نیستند که تیرهای کوچکی در دست داشته باشند و با کمان صدق را هدف‌گیری کرده باشند؛ لذا شعار ویلیامز استعاره‌ای بوده است و برای استخراج محتوای آن احتیاج به تعبیر و تفصیل داریم. در ادبیات فلسفی، دو تفسیر بالفعل و معروف از شعار ویلیامز درباره باور ارائه شده است؛ تفسیر اول تز هدفگرایانه باور (Steglich-Petersen 2006, 2009; Velleman 2000; Vahid 2006) و تفسیر دوم برخی از نسخه‌های تز هنجارینگی باور (Boghossian 2003, 2005; Shah and Velleman; Shah 2003, 2006) است. در این مقاله، تفاسیر مذکور از شعار ویلیامز را شرح داده و بررسی می‌کنیم و در انتها، علیه

ناآگاهانه، تز هدف‌گرایانه باور هدف‌گیری باور به سمت صدق را در شعار ویلیامز، به عنوان هدفِ آگاهانه شخص باورکننده برای پذیرش گزاره‌های صادق تعبیر نمی‌کند؛ چراکه از نظر این تز، درباره باورهای ناآگاهانه شخص مربوطه دارای چنین هدفی نیست (Shah and Velleman, 2005: 498). از نظر تز هدف‌گرایانه، وجود باورهای ناآگاهانه، نه ناشی از هدفی آگاهانه در ما، برای اتخاذ این باورها بلکه معلول علت‌هایی دیگر است؛ علی شیبیه عادات و تبلیغات و غیره. به منظور توضیح نمونه باورهای ناآگاهانه، تز هدف‌گرایانه باور بیان می‌کند که در شعار ویلیامز «هدف باور» به یک معنا، به مکانیزم‌های تولیدکننده باورهای مذکور و نه به شخص باورکننده تعلق می‌گیرد (Steglich-Petersen, 2006: 515). مکانیزم‌های ناآگاهانه‌ای وجود دارد که صرف‌نظر از اینکه آن‌ها را تکامل زیستی یا خالق هوشمند یا غیره طراحی کرده‌اند به نحوی ساخته‌اند تا در بیشتر مواقع بتوانند گرایش‌های گزاره‌ای واقعاً صادق تولید کنند. دستگاه‌های ادراکی مانند دستگاه بینایی مثال خوبی برای این نوع مکانیزم‌هاست. از نظر تز هدف‌گرایانه باور، گرایش‌های گزاره‌ای که این نوع مکانیزم‌ها تولید می‌کنند کاندیدهای خوبی، برای این هستند که به عنوان باور در نظر گرفته شوند؛ چراکه می‌توانند برای اعمال علت باشند (Steglich-Petersen, 2006: 515). به عنوان مثال، گرایش‌های گزاره‌ای که دستگاه ادراکی بینایی آن‌ها را تولید می‌کند محیط پیرامون جانداران را بازنمایی می‌کند و همراه با آرزوها علت اعمال هستند. از نظر تز هدف‌گرایانه باور، مکانیزم‌های بحث‌شده «معطوف به صدق» (Truth directed) هستند؛ به این معنا که آن‌ها ساخته شده‌اند تا گرایش گزاره‌ای صادق تولید کنند. درباره باورهای ناآگاهانه، تز هدف‌گرایانه باور برای ارائه تعبیر از «هدف باور» در شعار ویلیامز بیان می‌کند گرایش‌های گزاره‌ای که مکانیزم‌های مذکور آن‌ها را تولید

آگاهانه (Conscious beliefs)، یعنی باورهایی که از نگاه اول شخص به عنوان باور در نظر گرفته می‌شوند، تز هدف‌گرایانه باور هدف‌گیری باور به سمت صدق را در شعار ویلیامز به عنوان هدفِ آگاهانه شخص باورکننده، برای اتخاذ یک باور واقعاً صادق در نظر می‌گیرد. ولمان (Velleman 2000) و استگلیچ پیترسون (Steglich-Petersen 2006) مطلب فوق را به این شکل بیان می‌کنند که باور به لحاظ مفهومی متضمن این مطلب است: باور به p پذیرفتن p (Acceptance of p) است با هدف پذیرفتن p تنها اگر p واقعاً صادق باشد (See Steglich-Petersen 2006: 515; Velleman 2000). برای درک بهتر این موضع، باور را با گرایش گزاره‌ای دیگری، مثل فرض مقایسه می‌کنیم. در هنگام فرض کردن یک گزاره، شخص مربوطه لزوماً هدفی برای فرض کردن گزاره‌های صادق ندارد؛ من می‌توانم گزاره‌ای را فرض کنم علی‌رغم اینکه من حکم به کاذب بودن آن گزاره کرده‌ام؛ مثلاً به منظور پیشبرد بحث. اما از نظر تز هدف‌گرایانه باور، شخص در هنگام اتخاذ یک باور آگاهانه لزوماً دارای هدفی آگاهانه، برای پذیرش گزاره‌های صادق است. اتخاذ یک باور آگاهانه، برخلاف نمونه فرض در هنگامی که من حکم به کاذب بودن آن گزاره کرده‌ام ممکن نیست. تز هدف‌گرایانه باور، هدف‌گیری باور به سمت صدق را برای تمام انواع باور به شکل فوق تعبیر نمی‌کند. از نظر این تز، بسیاری از باورهای ما آگاهانه نیستند، آنها ناآگاهانه هستند یعنی از نگاه اول شخص به عنوان باور در نظر گرفته نمی‌شوند. اما از نگاه سوم شخص، باورهای ناآگاهانه مستحق نام باور هستند؛ چراکه آن‌ها، البته به همراه آرزوها، علت اعمال هستند². چنان‌که بیان کردیم درباره باورهای آگاهانه، تز هدف‌گرایانه باور هدف‌گیری باور به سمت صدق را در شعار ویلیامز به عنوان هدفِ آگاهانه شخص باورکننده، برای اتخاذ یک باور واقعاً صادق در نظر می‌گیرد. درباره باورهای

Velleman 2005: 500; Steglich-Petersen Steglich-) 501 (2006). استگلیچ پیترسون (Steglich-Petersen 2006) که مدافع تز هدفگرایانه باور است تبیینی هدفگرایانه، از پدیده شفافیت باور ارائه کرده است که پس از شرح، بر ضد آن استدلال خواهیم کرد. تبیین هدفگرایانه مذکور، براساس تفسیری بیان می‌شود که تز هدفگرایانه از شعار ویلیامز درباره باورهای آگاهانه ارائه کرد؛ چراکه از نظر این تز، باورهایی که محصول پرسش باورانه هستند باورهای آگاهانه هستند. به این لحاظ که شخص پرسشگر به باورهای سوال شده آگاه است. استگلیچ پیترسون به این شکل پدیده شفافیت باور را تبیین می‌کند: به هنگامی که شخصی می‌پرسد «آیا باور کنم که p؟» چون وی دارای هدفی آگاهانه، برای پذیرش گزاره‌های فقط صادق بوده، متمایل است تا فوراً و به‌طور انحصاری بپرسد «آیا p صادق است؟» طرح هرگونه پرسش دیگری به غیر از سوال «آیا p صادق است؟»؛ مثلاً اینکه «آیا باور به p منافع من را تامین خواهد کرد یا خیر؟» شخص را به هدف مذکور نخواهد رساند (Steglich-Petersen, 2006: 516). در اینجا استدلال می‌کنیم که تبیین هدفگرایانه فوق، از پدیده شفافیت باور نادرست است. به منظور بیان راحت‌تر مطلب، اجازه دهید ابتدا شمه‌ای کلی از پدیده شفافیت باور ارائه کنیم. ابتدا شمه کلی زیر را در نظر بگیرید:

(Transparency): با انجام عمل A شخص به‌طور انحصاری و فوراً متمایل به انجام عمل B خواهد بود.

واضح است که پدیده شفافیت باور **(Transparency)** را متمثل خواهد کرد وقتی A و B معادل نمونه‌های زیر باشند:

(Belief-Transparency): A = پرسیدن از اینکه «آیا باور کنم که p؟» و B = پرسیدن از اینکه «آیا p صادق است؟»

می‌کنند «صدق را هدفگیری کرده‌اند». به این معنا که مکانیزم‌های معطوف به صدق آن‌ها را تولید کرده‌اند (Steglich-Petersen, 2006: 515). ذیلاً استدلال خواهیم کرد که هیچ کدام از این دو مفهوم هدفگرایانه از باور، درباره باورهای آگاهانه و باورهای ناآگاهانه، درست نیست. در نتیجه تز هدفگرایانه باور نمی‌تواند نظریه درستی درباره باور تلقی شود. بسیاری از فلاسفه (e.g. Shah 2003, 2006; Shah and Velleman 2005; Steglich-Petersen 2006) «پدیده شفافیت باور» را به عنوان یک خاصیت منحصر به فرد باور در نظر گرفته‌اند که آن را از مابقی گرایش‌های گزاره‌ای متمایز می‌کند. این پدیده را به عنوان خصوصیتی مهم از باور پذیرفته و سپس توضیح می‌دهیم که یکی از مشکلات تز هدفگرایانه باور آن است که نمی‌تواند تبیین پذیرفتنی از این پدیده ارائه کند. شاه و ولمان پدیده شفافیت باور را به این صورت صورتبندی کرده‌اند: هنگامی که شخص از خود درباره باور کردن به چیزی سوال می‌کند، که از این پس برای اختصار آن را «پرسش باورانه» (Doxastic deliberation) خواهیم نامید، یعنی وقتی می‌پرسد «آیا باور کنم که p؟» وی به‌صورت انحصاری و فوراً متمایل به سوال از پرسش دیگریست که «آیا p صادق است؟» (Shah and Velleman, 2005: 500, 501) (Shah and Velleman, 2003: 463) براساس پدیده شفافیت باور این سوال اول شخص که «آیا باور کنم که p؟» به این سوال غیرشخصی منجر خواهد شد که «آیا p صادق است؟»؛ البته این منجر شدن انحصاری و فوری است. شخص برای پاسخ به سوال اول، متمایل به سوال از هیچ سوال دیگری غیر از سوال دوم نیست؛ مثلاً برای پاسخ به سوال اول پرسش نخواهد کرد که «آیا باور به p منافع من را تامین خواهد کرد یا خیر؟». هر نظریه کاملی از باور، باید بتواند خصوصیات منحصر به فرد باور را تبیین کند که شامل پدیده شفافیت باور نیز می‌شود (Shah and

موجب خواهد شد تا از رسیدن به برخی اهداف دیگر ناکام بمانیم؛ مثلاً فرض کنید همچنین دارای این هدف هستیم که پژوهشگری بسیار نمونه، در فلسفه باشیم و برای رسیدن به این هدف نیز، باید در شبانه‌روز اکثر وقت و انرژی خود را به این کار اختصاص دهیم. واضح است به هنگام تصمیم‌ثبات نام در باشگاهِ مربوطه، برای کاهش وزن، این کار را بدون توجه به هدفِ دیگر که رسیدن به جایگاهی اعلا در پژوهش‌های فلسفی است انجام نمی‌دهیم. بنابراین برای کاهش وزن، ممکن است به جای ثبت نام در باشگاه، راه‌حلِ بهینه‌ای انتخاب کنیم؛ مثلاً قرار گذاشتن با دوستان، برای رفتن به پیاده‌روی هرروزه و کوتاه‌مدتِ صبحگاهی تا ضمن اینکه تا حدودی به هدف کاهش وزن برساند از رسیدن به هدف دوم باز ندارد. به‌طور خلاصه، برای رسیدن به هدفی خاص باید درباره عملی که ما را به هدف مربوطه می‌رساند تصمیم بگیریم؛ ولی این تصمیم نوعاً بدون بررسی اهداف دیگر انجام نمی‌شود؛ چراکه رسیدن به یک هدف، با انجام کاری خاص، ممکن است رسیدن به اهداف دیگر را معطل بگذارد. به بیان خلاصه‌تر نتیجه این مثال آن است که اهداف و آرزوها نوعاً در مقابل با هم ارزیابی می‌شوند. برای اختصار، به این مطلب از این پس «ارزیابی متقابل اهداف» خواهیم گفت. به نظر اوزن ارزیابی متقابل اهداف، آزمونی پیش‌رو می‌نهند تا ببینیم آیا عملی مفروض می‌تواند به عنوان عملی هدفمند، یعنی عملی که انجام آن برای رسیدن به هدفی خاص است، در نظر گرفته شود یا خیر. براساس این آزمون، اگر عملی محصول ارزیابی متقابل اهداف نباشد؛ به عبارت دیگر، اگر به هنگام تصمیم برای انجام عملی خاص اهداف متفاوتی را در برابر هم مقایسه و ارزیابی نکنیم، عمل مذکور را نمی‌توانیم به عنوان عملی هدفمند مدنظر قرار دهیم. اکنون پیشنهاد آن است که از آزمون اوزن، برای ارزیابی تبیین هدفگرایانه از پدیده شفافیت باور استفاده کنیم. استدلال خواهیم کرد که

اکنون بایستی ببینیم که آیا تز هدفگرایانه باور می‌تواند تبیین کند که چرا عمل A به صورت انحصاری و فوراً منجر به انجام عمل B می‌شود یا خیر. اعتراض اول ما به تبیین هدفگرایانه، از پدیده شفافیت باور که استگلیچ پیترسون آن را مطرح کرد مربوط به خاصیت «انحصاری بودن» منجر شدن انجام عمل A به انجام عمل B است. استدلال می‌کنیم که تبیین هدفگرایانه نمی‌تواند تبیین کند که چرا پرسیدن از اینکه «آیا باور کنم که p؟» به‌طور انحصاری منجر به پرسیدن از اینکه «آیا p صادق است؟» می‌شود. اگر گفته ما درست باشد؛ یعنی اگر تز هدفگرایانه باور واقعاً نتواند خصلت انحصاری پدیده شفافیت باور را تبیین کند، آنگاه خواهیم توانست نتیجه بگیریم که تز هدفگرایانه باور، نظریه قبول‌کردنی درباره باور نیست. برای آنکه نشان دهیم تز هدفگرایانه باور نمی‌تواند پدیده شفافیت باور را تبیین کند، استدلال خود را بر مبنای مطالبی مطرح می‌کنیم که اوزن (Owen 2003) درباره ارزیابی متقابل اهداف و آرزوها بیان کرده است. به بیان اوزن، اهداف و آرزوهای ما نوعاً دارای تأثیر و تأثر متقابل با یکدیگر هستند. برای رسیدن به یک هدف، ما نوعاً هدف مذکور را به لحاظ اهمیت با اهداف متفاوت دیگرمان مقایسه کرده و سعی می‌کنیم راه‌حل بهینه‌ای، برای رسیدن به هدف مدنظر انتخاب کنیم. به عبارت دیگر، تصمیم برای انجام کاری که ما را به یک هدف می‌رساند مجزا و متنوع از بررسی اهداف دیگرمان انجام نمی‌شود؛ چراکه انجام کاری که ما را به هدفی خاص می‌رساند ممکن است ما را در رسیدن به برخی اهداف دیگر ناکام بگذارد. اجازه دهید مطلب را با ذکر مثالی روشن‌تر کنیم: فرض کنید برای برخی مسائل پزشکی، هدف کاهش ۳۰ کیلوگرم وزن در کوتاه‌ترین زمان ممکن باشد. البته سریع‌ترین راه رسیدن به این هدف نیز، ثبت نام در باشگاهی است که روزانه اکثر وقت و انرژی را به خود اختصاص خواهد داد. اما تمرین در باشگاه مربوط،

واقعی نیست؛ چراکه کاملاً متنازع از اهداف دیگر است و به هنگام پرسش باورانه، در برابر اهداف دیگر ارزیابی نمی‌شود. اگر هدفی را که استگلیچ پیترسون، به عنوان عامل پدیده شفافیت باور معرفی می‌کند هدف واقعی بود که البته استگلیچ پیترسون به اشتباه چنین فکر می‌کند، به هنگام پرسش باورانه ما به‌طور انحصاری از درستی p سوال نمی‌کردیم بلکه علاوه بر آن، درباره اهداف دیگر خود که لزوماً به درستی p ربطی ندارند نیز سوال می‌کردیم، در این صورت، پدیده شفافیت باور صورت جعلی زیر را داشت:

(Fake Belief-Transparency): انجام A ، $A = B$ «آیا باور کنم که p ؟» منجر به انجام B ، $B = C$ «آیا باور کنم که p صادق است؟» و مثلاً انجام C ، $C = D$ «آیا باور کنم که لذت بخش خواهد بود؟» و... می‌شود.

براساس صورت‌بندی فوق که یک صورت‌بندی غلط از پدیده شفافیت باور است سوال از اینکه «آیا باور کنم که p ؟» به‌صورت انحصاری به سوال از اینکه «آیا p صادق است؟» منجر نشده است. این صورت‌بندی از پدیده شفافیت باور، در تعارض با شهود سلیم است. هیچ کدام از فلاسفه، اعم از شاه و ولمان و حتی خود استگلیچ پیترسون، صورت‌بندی فوق را تایید نکرده‌اند. انتقاد فوق نشان می‌دهد تر هدف‌گرایانه باور قادر به تبیین خصیصه انحصاری بودن پدیده شفافیت باور نیست؛ پس نمی‌تواند نظریه درستی درباره باور باشد. به‌طور خلاصه، اعتراض اول ما به تبیین هدف‌گرایانه باور، ناظر به این نکته است: براساس تر هدف‌گرایانه باور، بدین لحاظ که این تر براساس یک هدف، یعنی هدف برای پذیرش گزاره‌های فقط صادق، صورت‌بندی شده است و همچنین براساس ارزیابی متقابل اهداف، این نتیجه حاصل می‌شود که به هنگام سوال از اینکه «آیا باور کنم که p ؟» ما مٌنحصراً سوال نمی‌کنیم که «آیا p صادق است؟»؛ بلکه علاوه بر آن، سوالات دیگری نیز می‌کنیم که به اهداف دیگر ما مربوط

تبیین هدف‌گرایانه از پدیده شفافیت باور نمی‌تواند آزمون مذکور را با موفقیت بگذرانند؛ پس تر هدف‌گرایانه باور نظریه درستی در باب باور نیست. بدین منظور، باید بررسی کنیم آیا همان‌طور که استگلیچ پیترسون می‌گوید، براساس آزمون اوزن پدیده شفافیت باور نتیجه یک هدف، یعنی هدفی آگاهانه برای پذیرش گزاره‌های فقط صادق است یا خیر. استدلال می‌کنیم هدفی را که استگلیچ پیترسون، به عنوان عامل و تبیین‌کننده پدیده شفافیت باور معرفی می‌کند در مقابل اهداف دیگر ارزیابی و بررسی نمی‌شود؛ بنابراین پرسش از سوال «آیا p صادق است؟» پس از سوال «آیا باور کنم که p ؟» نمی‌تواند به عنوان عملی هدفمند، یعنی عملی که انجام آن برای رسیدن به هدف مذکور است، در نظر گرفته شود. براساس پدیده شفافیت باور، به هنگام پرسش باورانه نمونه‌هایی را که به عنوان شواهد، بر درستی محتوای باور در نظر می‌گیریم نقشی منحصربه‌فرد در پاسخ به سوال «آیا باور کنم که p ؟» ایفا می‌کنند؛ به عبارت دیگر، به هنگام یافتن پاسخ به این سوال که «آیا باور کنم که p ؟» اهداف متفاوت در برابر هم ارزیابی نمی‌شوند؛ مثلاً ما بررسی نمی‌کنیم آیا باور مربوطه ما را به اهداف عمل‌گرایانه، مثلاً رسیدن به حداکثر آرامش و سود و غیره خواهد رساند یا نه. اگر چنان‌که استگلیچ پیترسون فکر می‌کند سوال از اینکه «آیا p صادق است؟» در هنگام پرسش باورانه محصول یک هدف، یعنی هدف برای پذیرش گزاره‌های فقط صادق، می‌بود ما به هنگام پاسخ به پرسش باورانه اهداف دیگرمان را هم بررسی می‌کردیم؛ مثلاً می‌پرسیدیم آیا باور مربوطه، در رسیدن به آرامش موثر خواهد بود یا خیر. اما براساس پدیده شفافیت باور چنین سوالی نمی‌کنیم. به هنگام سوال از اینکه «آیا باور کنم که p ؟» شخص به‌طور انحصاری متمایل به این پرسش است که «آیا p صادق است؟». این مطلب نشان می‌دهد که هدفی را که استگلیچ پیترسون، به عنوان عامل پدیده شفافیت باور معرفی می‌کند هدفی

آنچه درباره پدیده شفافیت باور بیان کردیم، وقتی دانشمند مربوطه واقعاً پرسد که آیا باور کنم برنامه کارتونی پینوکیو امشب از تلویزیون پخش می‌شود و همچنین پرسد آیا باور کنم گرمایش جهانی به علت سازوکارهای انسانی است، آنگاه شفافیت باور در دو حالت یکسان خواهد بود، به بیان دیگر شفافیت باور در

(Q1): این سوال که آیا باور کنم که برنامه کارتونی پینوکیو امشب از تلویزیون پخش می‌شود

به

(Q2): این سوال که آیا برنامه کارتونی پینوکیو امشب از تلویزیون پخش می‌شود

مشابه است با شفافیت باور در

(Q3): این سوال که آیا باور کنم که گرمایش جهانی به علت سازوکارهای انسانی است

به

(Q4): این سوال که آیا گرمایش جهانی به علت سازوکارهای انسانی است صادق است.

به عبارت دیگر، براساس نکته من اگرچه اهمیت صدق جمله «برنامه کارتونی پینوکیو امشب از تلویزیون پخش می‌شود» برای دانشمند مربوطه کمتر است از اهمیت صدق جمله «گرمایش جهانی به علت سازوکارهای انسانی است»؛ اما تفاوت در این اهمیت، تغییری در شفافیت باور در مثال فوق ندارد؛

یعنی تفاوتی در منجرشدن (Q1) به (Q2) و از (Q3) به (Q4) وجود ندارد. این ایده، یعنی یکسانی

پدیده شفافیت باور در زمینه‌های مختلف، زمینه مناسبی برای طرح اعتراض دوم علیه تز هدفگرایانه باور فراهم می‌کند. چنان‌که شرح دادیم تز هدفگرایانه باور، پدیده شفافیت باور را براساس هدف شخص باورکننده، یعنی هدف شخص برای پذیرش گزاره‌های فقط صادق، تبیین می‌کند. این مطلب چنان‌که استدلال خواهیم کرد از تبیین یکسانی

می‌شود. این مطلب بدین معناست که تز هدفگرایانه باور حداکثر می‌تواند فرم غلط پدیده شفافیت باور (Fake Belief-Transparency) را تبیین کند؛ اما نمی‌تواند فرم واقعی پدیده شفافیت باور (Belief-Transparency) را تبیین کند؛ یعنی نمی‌تواند

تبیین کند که چرا پرسیدن از اینکه «آیا باور کنم که p؟» به‌طور انحصاری منجر به پرسیدن از اینکه «آیا p صادق است؟» می‌شود. بنابراین تز هدفگرایانه باور نظریه درستی درباره باور نیست. اعتراض دوم ما به تز هدفگرایانه باور

ناظر به «یکسانی پدیده شفافیت باور» در زمینه‌های گوناگون پرسش باورانه است. شهوداً چنین به نظر می‌رسد که در زمینه‌های گوناگون پرسش باورانه، زمینه‌هایی که در آن شخص واقعاً می‌پرسد که «آیا باور کنم که p؟»، این سوال به شکلی یکسان به این سوال که «آیا p صادق است؟» منجر می‌شود. به عبارت دیگر،

تفاوتی میان فوری بودن شفافیت باور، یعنی فوری بودن منجرشدن سوال کردن از اینکه «آیا باور کنم که p؟» به سوال کردن از اینکه «آیا p صادق است؟»، در زمینه‌های گوناگون پرسش باورانه و میان افراد مختلف وجود ندارد.³

توجه کنید که ممکن است اهمیت صدق محتوای باورهای مربوطه در پرسش باورانه، یعنی اهمیت صدق p، در زمینه‌های گوناگون پرسش باورانه و برای افراد مختلف متفاوت باشند؛ اما این تفاوت تغییری در فوری بودن

منجرشدن سوال «آیا باور کنم که p؟» به سوال «آیا p صادق است؟» در زمینه‌های گوناگون پرسش باورانه و برای افراد مختلف ایجاد نمی‌کند.² این مطلب را با ذکر

مثالی روشن‌تر می‌کنم. برای یک دانشمند فیزیک که طبعاً علاقه بیشتری، به مسائل علمی دارد اینکه آیا گزاره پیش‌پافتاده‌ای همچون «برنامه کارتونی پینوکیو امشب از تلویزیون پخش می‌شود» صادق است احتمالاً کم‌اهمیت‌تر است از اینکه آیا گزاره «گرمایش جهانی به علت سازوکارهای انسانی است» صادق است. اما براساس

سازوکارهای انسانی است» این نتیجه حاصل می‌شود که فوریتِ پدیده شفافیتِ باور درباره (Q1) و (Q2) کمترست از نمونه (Q3) و (Q4). چنان‌که ذکر کردیم این مطلب در تعارض با یکسانی پدیده شفافیتِ باور، در زمینه‌های گوناگون پرسشِ باورانه است؛ لذا تز هدف‌گرایانه باور نادرست است. عراض سوم به تز هدف‌گرایانه باور، ناظر به نظر این تز راجع به باورهای ناآگاهانه است. تز هدف‌گرایانه باور برای ارائه تفسیری از شعار برنارد ویلیامز، در باره باورهای ناآگاهانه بیان می‌کند که این باورها دارای «هدف صدق» هستند. به این معنا که آن‌ها را مکانیزم‌های معطوف به صدق تولید کرده‌اند. چنان‌که قبلاً بیان کردیم مکانیزم‌های مذکور ساخته شده‌اند تا در بیشتر مواقع، گرایش‌های گزاره‌ای واقعاً صادق تولید کنند. از نظر تز هدف‌گرایانه، این خصیصه مقوم مفهوم باورهای ناآگاهانه است؛ لذا از نظر این تز، اگر یک گرایش گزاره‌ای محصول یک مکانیزم معطوف به صدق نباشد، گرایش گزاره‌ای مربوطه نمی‌تواند به عنوان نمونه‌ای از باور در نظر گرفته شود. چنان‌که استدلال خواهیم کرد این ادعای هدف‌گرایانه نادرست است. اولاً ما مطمئن نیستیم که دستگاه شناختی ما آدمیان که البته شامل مکانیزم‌های غیرخودآگاه ما، برای تولید گرایش‌های گزاره‌ای صادق می‌شود، معطوف به صدق باشد. این مطلب ممکن است برقرار باشد یا نباشد؛ لذا ممکن است ما دارای باورهای ناآگاهانه باشیم یا ممکن است نباشیم. اما اگر باورهای ناآگاهانه نداشته باشیم انبوهی از اعمال ما بدون تبیین باقی خواهد ماند؛ چراکه اعمال مبتنی بر باورها تبیین می‌شوند. همچنین حتی اگر دستگاه شناختی ما معطوف به صدق باشد، می‌توان موجوداتی را تصور کرد که دستگاه شناختی آن‌ها معطوف به صدق نباشد؛ ولی

پدیده شفافیتِ باور، در زمینه‌های گوناگون پرسشِ باورانه ناتوان است. واضح است که اهداف نوعاً اهمیت‌های متفاوت، برای اشخاص دارند؛ پس در زمینه‌های مختلف و برای افراد گوناگون، تاثیرات انگیزشی متفاوتی برای اعمال دارند. به عبارت دیگر، اهداف پراهمیت‌تر در مقایسه با اهداف کم‌اهمیت‌تر نقش انگیزشی قوی‌تر و فوری‌تری برای اعمال دارند. تبیین هدف‌گرایانه پدیده شفافیتِ باور، براساس هدفِ شخص مربوطه برای باور به گزاره‌های فقط صادق بیان شده است. اهداف در زمینه‌های گوناگون و برای افراد مختلف، تاثیرات انگیزشی متفاوتی برای اعمال دارند؛ پس براساس تز هدف‌گرایانه، این نتیجه حاصل می‌شود که در نمونه‌هایی از پرسشِ باورانه که در آن اهمیتِ صدق چیزی که به عنوان کاندید باور مورد سوال قرار گرفته برای شخص مربوطه بیشتر از نمونه‌های دیگر است؛ مثل مثال سوال کردن از اینکه آیا باور کنم که گرمایش جهانی به علت سازوکارهای انسانی است. منجر شدن سوال «آیا باور کنم که p؟» به سوال «آیا p صادق است؟» فوری‌تر است. این نتیجه در تناقض با یکسانی پدیده شفافیتِ باور، در زمینه‌های گوناگون پرسشِ باورانه است؛ لذا تز هدف‌گرایانه باور تزی نادرست است. برای روشنی بیشتر اجازه دهید این مطلب را بار دیگر، بر مبنای مثال فوق بیان کنیم. بدین لحاظ که تز هدف‌گرایانه باور تلاش می‌کند پدیده شفافیتِ باور را براساس علاقه شخص، به صدق آنچه در پرسش باورانه درباره آن سوال می‌شود، یعنی صدق p، تبیین کند. از آنجایی که علاقه پراهمیت‌تر دارای تاثیر انگیزشی بیشتری، برای افراد هستند؛ همچنین از آنجایی که برای دانشمند فیزیک اهمیتِ صدق «برنامه کارتونی پینوکیو امشب از تلویزیون پخش می‌شود» کمترست از اهمیتِ صدق «گرمایش جهانی به علت

یکسان است. اعتراضِ سوم به تز هدفگرایانه، ناظر به باورهای ناآگاهانه بود. نشان دادیم که تز مذکور نمی‌تواند باوربودن نمونه‌های مشخصی از گرایش‌های گزاره‌ای را که شهوداً از دیدِ سوم شخص، به عنوانِ باور در نظر گرفته می‌شوند تبیین کند. هر یک از اعتراضاتِ فوق، به تنهایی نشان‌دهنده نادرستی تز هدفگرایانه باور است.⁵

تز هنجارینگیِ باور به عنوان تفسیری از شعار برنارد ویلیامز

ممکن است کسی چنین استدلال کند حتی اینکه تز هدفگرایانه باور که معمولاً سراسرترین تعبیر از شعار برنارد ویلیامز در نظر گرفته می‌شود نادرست است، نشان‌دهنده وجود شاهدی علیه شعار ویلیامز نیست؛ چراکه تعبیر درخور توجه دیگری نیز، از شعار ویلیامز در ادبیات فلسفی وجود دارد. امروزه بسیاری از فلاسفه (Boghossian 2003, 2005; Shah 2003, 2005; Shah and Velleman 2006) بیان کرده‌اند که «هدفِ صدق» درباره باور شعار ویلیامز را نه با تز هدفگرایانه باور بلکه باید با نظریه‌ای که تز هنجارینگیِ باور نام دارد تعبیر کرد. ابتداً به شرح مختصر این تز می‌پردازیم؛ سپس توضیح خواهیم داد عللی در دست است که نشان می‌دهند فرم‌هایی از تز هنجارینگیِ باور که برای ارائه تفسیر از شعار ویلیامز مطرح شده‌اند نادرست هستند. تز هنجارینگیِ باور قائل به وجود رابطه‌ای هنجارین، میان باور و صدق محتوای باور است. این تز بیان می‌کند که فعل روانشناختی تولیدِ باور را هنجاری که هنجار درستی (Norm of correctness) نام دارد به شکل زیر مقید می‌کند:

(N1): برای هر p : باور به p درست (Correct) است اگر و تنها اگر p صادق (True) واقعاً باشد (Shah and Velleman, 2005: 497).

دارای باورهای ناآگاهانه باشند. توضیح آنکه موجوداتِ مذکور می‌توانند دارای گرایش‌های گزاره‌ای باشند که محصول مکانیزم‌های معطوف به صدق نیستند؛ اما گرایش‌های گزاره‌ای مذکور، به همراه آرزوها علتِ اعمال هستند؛ بنابراین آن‌ها می‌توانند به عنوان باور در نظر گرفته شوند. این گرایش‌های گزاره‌ای از دیدِ سوم شخص، به عنوانِ باور در نظر گرفته می‌شوند؛ اگرچه محصول مکانیزم‌های معطوف به صدق نیستند. به بیان دیگر، گرایش‌های گزاره‌ایِ مذکور دارای «هدفِ صدق» نیستند. چنان‌که گفتیم تز هدفگرایانه باور داشتنِ «هدفِ صدق» را لازمه باورهای ناآگاهانه می‌داند؛ به این معنا که آن‌ها را مکانیزم‌های معطوف به صدق تولید کرده‌اند؛ اما در مثالِ فوق دیدیم که گرایش‌های گزاره‌ای وجود دارند که از دید سوم شخص می‌توانند به عنوانِ باور مدنظر قرار گیرند. اما دارای هدفِ صدق نیستند؛ یعنی آن‌ها را مکانیزم‌های معطوف به صدق تولید نکرده‌اند. نتیجه این مثال آن است که به لحاظِ مفهومی، باورهای ناآگاهانه دربردارنده «هدفِ صدق» ادعا شده توسط هدفگرایان نیستند؛ لذا این مطلب نشان‌دهنده نادرستی تز هدفگرایانه باور، درباره باورهای ناآگاهانه است. به‌طور خلاصه، سه اعتراض علیه تز هدفگرایانه باور مطرح می‌کنیم. دو اعتراضِ اول ناظر به نظرِ تز هدفگرایانه، درباره باورهای آگاهانه بود. در اعتراضِ اول استدلال کردیم که تز هدفگرایانه نمی‌تواند پدیده شفافیتِ باور را تبیین کند؛ یعنی نمی‌تواند تبیین کند که چرا سوال کردن درباره «آیا باور کنم که p ؟» منحصراً به سوال کردن درباره «آیا p صادق است؟» منجر می‌شود. در اعتراض دوم استدلال کردیم که تز هدفگرایانه نمی‌تواند تبیین کند که پدیده شفافیتِ باور، در مواقع گوناگون پرسشِ باورانه

(N4): برای هر p و هر $s : s$ باید به p باور داشته باشد تنها اگر p واقعاً صادق باشد.

N2 ترکیب عطفی هنجارهای N3 و N4 است. N3 بیان می‌کند که صدق هر گزاره شرط کافی، برای آن است که شخص باید به آن گزاره باور داشته باشد. به عبارت دیگر، این هنجار بیانگر یک دستور برای آن است که s باید به p باور داشته باشد در موقعیتی که p صادق باشد. اما چنان‌که بیکویست و هاتیانگادی استدلال کرده‌اند این هنجار نادرست است. زیرا اولاً گزاره‌های صادق بی‌شماری وجود دارد؛ همچنین از آنجایی که ترکیب عطفی گزاره‌های صادق، خود نیز یک گزاره پیچیده صادق است، گزاره‌هایی از این دست وجود دارند که بسیار پیچیده‌تر از آن هستند که آدمی بتواند به آن‌ها باور داشته باشند. اکنون یک گزاره صادق را در نظر بگیرید که بسیار پیچیده‌تر از آن است که شما بتوانید به آن باور داشته باشید. چون شما نمی‌توانید به گزاره مذکور باور داشته باشید؛ همچنین از آنجایی که بر اساس نظر معروف کانت «باید مستلزم توانستن می‌باشد»⁴ و به علاوه N3 بیان می‌کند که به ازای هر گزاره صادق، شخص باید به آن گزاره باور داشته باشد، این نتیجه حاصل می‌شود که N3 نادرست است. بُقسیان (Boghossian 2003, 2005) نیز همین استدلال را علیه N3 مطرح کرده و فقط N4 را به عنوان هنجار باور تایید کرده است. وی مطلب فوق را به این شکل بیان کرده است:

«...[چنین نیست که] برای هر p اگر p صادق باشد آنگاه شخص باید به p باور داشته باشد چراکه آشکارا باور به هر چیزی که صادق است ناممکن می‌باشد. و لذا مایلم بگویم اینکه p صادق است را می‌توان از اینکه شخص باید به p باور داشته باشد استنتاج نمود و نه برعکس آن را» (Boghossian 2003:37).

نکته حائز اهمیت آنکه از نظر مدافعان این تر «درست» در (N1) نه به معنای صادق؛ بلکه بیانگر مفهومی هنجارین است که فعل باورکردن را مقید می‌کند. به عنوان مثال، بُقسیان (Boghossian 2003) و گیارد (Gibbard 2003) بیان می‌کنند «درست» در (N1) مربوط می‌شود به آنچه شخص باورکننده، باید (Ought to) راجع به عمل انجام باور انجام دهد. با این فرض، (N1) را می‌توان به صورت هنجار زیر بازنویسی کرد:

(N2): برای هر p و هر $s : s$ باید به p باور داشته باشد اگر و تنها اگر p واقعاً صادق باشد.

N2 یک صورت‌بندی مشهور، در ادبیات فلسفی از هنجار باور یا به عبارت دیگر، یک صورت‌بندی مشهور از نحوه رابطه هنجارین میان عمل ذهنی باورکردن و محتوای باور (در این رابطه که N2 یک صورت‌بندی مشهور از هنجار باور است بنگرید به Bykvist, 2007: 227 and Hattiangadi 2007). محتوای باور، نقشی الزام‌بخش برای باور به محتوای گزاره‌ای مذکور است. این مطلب از نظر مدافعان N2، مثل Shah 2003, 2006; Shah and Velleman 2005، تفسیرکننده و روشن‌کننده منظور برنارد ویلیامز است از اینکه باور صدق را هدفگیری کرده است. اگر N2 هنجار درستی می‌بود این هنجار می‌توانست، به عنوان تفسیری پذیرفتنی از شعار ویلیامز در نظر گرفته شود؛ اما متأسفانه عللی در دست است که هنجار مذکور نادرست است. N2 را بیکویست و هاتیانگادی (Bykvist and Hattiangadi 2007) نقدهای جدی کرده‌اند. برای بیان نقدهای مذکور ابتدا N2 را به دو هنجار یک شرطی زیر تقسیم می‌کنم:

(N3): برای هر p و هر $s : s$ باید به p باور داشته باشد اگر p واقعاً صادق باشد.

باشد؛ درحالی که عبارت اول، یعنی این عبارت که چنین نیست که شخص باید به **p** باور داشته باشد، در تضاد با مطلب مذکور نیست. خلاصه مطلب آنکه چه **p** صادق باشد و چه کاذب، **N4** به **s** نمی گوید که به چه چیز باور داشته باشد. بیکویست و هاتیانگادی نتیجه می گیرند چون **N2** حاصل عطف **N3** و **N4** است و هر دو هنجارِ اخیر، به علل اشکالاتی که ذکر شد نادرست هستند، هنجار **N2** نیز نادرست است (Bykvist and Hattiangadi) (279: 2007). انتقادهای بیکویست و هاتیانگادی، علیه فرم هایی از تز هنجارینگیِ باور که برای ارائه تفسیر از شعار برنارد ویلیامز ارائه شده اند (مثل نمونه **N2** و **N4**) در ادبیات فلسفی جدی گرفته شده اند. برای رهایی از انتقادهای مذکور، مدافعان اخیرتر تز هنجارینگیِ باور تلاش کرده اند تا فرم جدیدتری از هنجارِ باور را پیشنهاد کنند که از انتقادهای بیکویست و هاتیانگادی مُبرّی باشد؛ اما نکته مهم در این رابطه آن است که این فرم جدید از تز هنجارینگیِ باور، به عنوان تعبیری از شعار ویلیامز در نظر گرفته نمی شود (Kalantari and Luntley, 2013).⁶ به طور خلاصه، در این بخش به شرح انتقادهایی پرداختیم که نشان می دادند فرم هایی از تز هنجارینگیِ باور که برای ارائه تفسیر از شعار ویلیامز مطرح شده اند نادرست هستند.

نتیجه

بیان کردیم که شعار معروف برنارد ویلیامز درباره باور آن است که باور ناظر به هدفِ صدق است. این شعار برای بسیاری از فلاسفه که به دنبال ارائه نظریه ای فلسفی، درباره باور بوده اند اغواکننده بوده است. این فلاسفه برای ارائه نظریه ای فلسفی، درباره باور به دنبال ارائه تفسیری از شعار ویلیامز بوده اند. در ادبیات فلسفی

بُقسیان با رد هنجار **N3**، بیان می کند که **N4**، نشان دهنده نوع رابطه هنجارین میان باور و صدق محتوای آن است (Boghossian, 2003: 38). **N4** بیان می کند که صدق **p** شرط لازم برای آن است که شخص باید به **p** باور داشته باشد. اما **N4** نیز چنان که بیکویست و هاتیانگادی به درستی استدلال کرده اند نادرست است. خلاصه انتقاد بیکویست و هاتیانگادی آن است که برخلاف **N3** که محدودیتی بیش از حد توان بر یک شخص تحمیل می کند، **N4** هیچ محدودیتِ هنجارینِ درخور توجهی را تحمیل نکرده است؛ لذا کاندید مناسبی، برای ارائه تفسیری پذیرفتنی از شعار برنارد ویلیامز نیست (Bykvist and Hattiangadi 2007: 280). اجازه دهید این مطلب را در دو حالتی که گزاره **p** به ترتیب صادق و کاذب است بررسی کنیم. اگر **p** صادق باشد براساس **N4**، هیچ نتیجه ای مبتنی بر اینکه شخص باید به چیزی باور داشته باشد حاصل نمی آید. همچنین وقتی **p** کاذب است هیچ نتیجه ای مبنی بر کاری که شخص باید انجام دهد حاصل نمی آید. در واقع، اگر **p** کاذب باشد فقط این نتیجه حاصل می شود که چنین نیست که **s** باید به **p** باور داشته باشد؛ اما از اینکه **p** کاذب است این نتیجه حاصل نمی شود که **s** نباید به **p** باور داشته باشد. گفتنی است که تفاوتی اساسی میان «چنین نیست که **s** باید به **p** باور داشته باشد» و اینکه «**s** نباید به **p** باور داشته باشد» وجود دارد. عبارت اول بیانگر آن است که **s** تحت این فرمان که وی باید به **p** باور داشته باشد نیست. ولی عبارت دوم بیانگر آن است که **s** تحت این فرمان است که وی نباید به **p** باور داشته باشد. عبارت دوم، یعنی این عبارت که شخص نباید به **p** باور داشته باشد، در تضاد با این مطلب است که شخص مجاز است به **p** باور داشته

اصرار بر ارائه تفسیر از شعار ویلیامز از اساس به دنبال جایگزینی بهتر، برای این شعار باشند.

پی‌نوشت‌ها

1- توجه کنید که نه همه بلکه اکثر مدافعان تز هنجارینگی باور نظریه‌های مذکور را به عنوان تفسیری از شعار ویلیامز تلقی می‌کنند. امروزه نسخه‌های بسیار جدیدتری از تز هنجارینگی باور مطرح شده که به عنوان تفسیری از شعار ویلیامز در نظر گرفته نمی‌شوند. توضیحات و منابعی را در این رابطه در پاورقی‌های 5 و 7 آورده‌ام؛ اما بحث مفصل در این باره خارج از حیطه این مقاله است.

2- براساس ایده‌ای جافتاده در فلسفه ذهن و عمل، یک عمل را براساس آرزوها و باورهای یک عامل تبیین می‌کنند. همچنین توجه کنید که امروزه بسیاری از فلاسفه و روانشناسان تحت تاثیر فروید معتقدند که انبوهی از باورها و همچنین مابقی گرایش‌های گزاره‌ای مثل آرزوها و امیدها، در سطح ناخودآگاه قرار دارند. این باورها و آرزوها در شکل دهی به افعال ما موثر هستند. به بیان دیگر اگر نظریه فروید مقبول است آنگاه می‌توان نتیجه گرفت که بسیاری از باورها در سطح ناخودآگاه هستند یعنی از نگاه اول شخص به عنوان باور تلقی نمی‌شوند؛ اما از نگاه سوم شخص، مثلاً از دید روانکاو، به عنوان باور مدنظر قرار می‌گیرند؛ چراکه در تبیین اعمال موثر هستند. تز هدفگرایانه باور نیز تمایز بین باورهای آگاهانه و ناآگاهانه را پذیرفته است و چنان‌که خواهیم دید سعی می‌کند برای هرکدام تفسیر متفاوتی مبتنی بر شعار ویلیامز ارائه دهد.

3- مطلب مذکور مورد تایید فلاسفه‌ای که به بحث شفافیت باور پرداخته‌اند اعم از مدافعان تز هدفگرایانه باور نیز است. فلاسفه مذکور در صورت‌بندی خود از پدیده شفافیت باور به هیچ روی تفاوتی میان یکسان‌بودن در فوری‌بودن منجرشدن سوال «آیا باور کنم که p؟» به سوال «آیا p صادق است؟» در زمینه‌های گوناگون پرسش‌باورانه قائل نشده‌اند (در این رابطه می‌توانید بنگرید به (Steglich-Petersen, 2006:502)

دو نظریه مشهور در این رابطه، به عنوان تفسیر شعار ویلیامز وجود دارد: 1. تز هدفگرایانه باور؛ 2. تز هنجارینگی باور. در گام اول، تز هدفگرایانه باور را شرح دادیم؛ سپس استدلالاتی ارائه کردیم تا نشان دهیم تز هدفگرایانه باور، نظریه پذیرفتنی درباره باور نیست؛ دو استدلال کردیم تا نشان دهیم تز هدفگرایانه باور، نمی‌تواند یک خصوصیت منحصربه‌فرد باور، یعنی پدیده شفافیت باور را تبیین کند؛ همچنین استدلال کردیم تز مذکور نمی‌تواند باور بودن نمونه‌های واضح و مشخصی از باورها را توضیح دهد. در گام بعدی، تز هنجارینگی باور را شرح دادیم؛ سپس به انتقادهایی در ادبیات فلسفی اشاره کردیم که نشان می‌دهند فرم‌هایی از تز هنجارینگی باور که برای ارائه تفسیر از شعار ویلیامز طرح شده‌اند نادرست هستند. در حال حاضر، بیش از چهار دهه از طرح شعار ویلیامز، درباره باور می‌گذرد؛ لذا به نظر می‌رسد فلاسفه مدافع شعار ویلیامز زمان کافی برای ارائه تفسیری پذیرفتنی از این شعار داشته‌اند. اما چنان‌که استدلال کردیم هیچ کدام از تفاسیر ارائه‌شده، در هر دو شکل تز هدفگرایانه و تز هنجارینگی باور، نتوانسته‌اند نظریه درخور توجهی درباره باور ارائه کنند. به نظر نویسنده این مطلب می‌تواند به عنوان شاهدی له این فرضیه تلقی شود که شعار ویلیامز محتوای قبول‌کردنی دربردارد. به عبارت بهتر ما پس از چهار دهه هنوز نتوانسته‌ایم به وسیله تفسیر شعار ویلیامز، نظریه مقبولی درباره باور ارائه کنیم؛ پس این می‌تواند شاهدی له این فرضیه تلقی شود که موفق‌نشدن ما در ارائه نظریه پذیرفتنی باور، به علت ضعف ما در تفسیر شعار ویلیامز نیست؛ بلکه به این علت است که اساساً شعار ویلیامز، برای بیان خصوصیات منحصربه‌فرد باور شعار خوبی نیست. بنابراین برای ارائه نظریه‌ای بهتر درباره باور، شاید وقت آن رسیده باشد تا فلاسفه به صورت جدی‌تری به این گزینه فکر کنند که به جای

- Boghossian, P., (2005). "Is meaning normative?" In *Philosophy – Science – Scientific Philosophy*, ed. A. Beckermann and C. Nimtz. Paderborn: Mentis.
- Bykvits, K. and A. Hattiangadi.,(2007). "Does thought imply ought?", *Analysis* 67: 277-85.
- Engel, P.,(2001). "Is truth a norm?", In *Interpreting Davidson*, eds. P. Kotatko et al. Stanford, CA: CSLI Publications.
- Gibbard, A. (2005). "Truth and Correct Belief", *Philosophical Issues*, 15: 338–350.
- Gibbard, A.,(2003). "Thoughts and Norms", *Philosophical Issues*, 13: 83–98.
- Glüer, K. and Wikforss, A. (2009). "Against Content Normativity", *Mind*, 118: 31–70.
- Glüer, K. and Wikforss, A.,(2010). "The Truth Norm and Guidance: A Reply to Steglich-Petersen", *Mind*, 119: 757-761.
- Kalantari, S. A. and Luntley, M. (2013). "On the Logic of Aiming at Truth", *Analysis*, 73: 419-422.
- Shah, N.,(2003). "How Truth Governs Belief", *Philosophical Review* 112: 447-482.
- Shah, N.,(2006). "A New Argument for Evidentialism", *Philosophical Quarterly* 56: 481-498.
- Shah, N. and Velleman, D.,(2005). "Doxastic Deliberation", *Philosophical Review* 114: 497-534.
- Steglich-Petersen, A.,(2006). "No Norm Needed: On the Aim of Belief", *Philosophical Quarterly*, 56: 499–516
- Steglich-Petersen, A., (2009). "Weighing the Aim of Belief", *Philosophical Studies*, 145: 395-405.
- Vahid, H., (2006). "Aiming at Truth: Doxastic Vs. Epistemic Goals", *Philosophical Studies* 131: 303-335

4-Ought' در این رابطه به عنوان نمونه بنگرید به 'Ought implies can' (Bykvist and Hattiangadi 2007: 27

5- به غیر از دلایلی که در این مقاله ارائه کردیم دلایل دیگری را نیز فلاسفه دیگر علیه این تفاسیر ارائه کرده‌اند. به عنوان نمونه (Shah and Velleman 2005) انتقادات مفصلی به تز هدف‌گرایانه باور و همچنین انتقادات (Wikforss and Gluer 2009, 2010) مفصلی به تز هنجارینگی باور وارد کرده‌اند.

6- به عبارت بهتر، به اعترافِ مدافعانِ اخیرترِ تزِ هنجارینگیِ باور، دست‌برداشتن از این پروژه که تز هنجارینگیِ باور می‌بایست تفسیری از شعار ویلیامز ارائه کند به آن‌ها کمک نمود که فرمی قابل قبول از تز هنجارینگیِ باور ارائه کنند. فرمی که در مقابل انتقادات بیکویست و هاتیانگادی مصون است (Kalantari and Luntley 2013: 419). ذکر این نکته خالی از فایده نیست که فرمِ اخیرِ تزِ هنجارینگیِ باور دارای این صورت‌بندی است:

(N5): برای هر p و هر s : s نباید به p باور داشته باشد اگر p کاذب باشد. در هنجارِ N5 صدق گزاره p هیچ پیامد هنجارینی برای باورکردن به آن به همراه ندارد؛ اما کذب آن پیامد هنجارین مهمی دارد اینکه شخص نباید به گزاره مذکور باور داشته باشد. بدین لحاظ مدافعانِ N5 این هنجار را نه به عنوان تعبیری از شعار ویلیامز مبنی بر اینکه باور صدق را هدف گرفته است، بلکه به عنوان تعبیری از این شعار که «هدف باور اجتناب از کذب» است (یا به عبارت دقیق‌تر «باور کاذب یک اشتباه» است) در نظر گرفته‌اند. بحث بیشتر درباره فرم جدید تزِ هنجارینگیِ باور خارج از مبحث فعلیست و آن را به فرصتی دیگر وا می‌نهمیم.

کتابنامه

-Boghossian, P.,(2003). "The Normativity of Content", *Philosophical Issues* 13: 31–45.

- Vellman, D., (2000). *"The Possibility of Practical Reason"*, Oxford: Oxford University Press.
- Wedgwood, R., (2002). *"The Aim of Belief"*, *Philosophical Perspectives*, 16: 276–297.
- Williams, B., (1973). *"Deciding to Believe"*, In his *Problems of the Self*. Cambridge: Cambridge University Press.

Archive of SID